

ای خدای من

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان کتاب: ای خدای من

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: ۱۳۹۹/۰۴/۰۳

تعداد صفحه: ۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- ای خدای من، ای خودآی من، ای دم و بازدم من، ای تپش قلب من، ای خد و خال و سیمای من، ای حیات و ممات من، ای بود و نبود من، ای کفر و ایمان من، ای نور و ظلمت من، ای خیر و شر من، ای فکر و ذکر من، ای درد و درمان من، ای آفریننده من از عدم، ای روزی دهنده من از نزد خویش، ای حاضر و ناظر به لحظات من، ای شنوا و بینای احوال و افکار و اعمال من در همه حال، ای حافظ و ناجی و هادی من، ای حبیب و طیب من، ای رفیق و شفیق من، ای بخشنده و مهربان من، ای مهربان تر از من به من، ای نزدیک تر از من به من، ای عفوکننده خطاها و گناهانم، ای اجردهنده نیکی هائی که خود باعث و عاملش در من بوده ای، ای رؤف و ای لطیف من، ای خود خود خود من که خودت را به من شناساندی و مرا از این شناخت خودت حیات و هستی بخشیدی. ای آنکه من نبودم و تو بودی، من نیستم و تو هستی، من نخواهم بود و تو تا ابد خواهی بود تو را شکر و سپاس که هستی که جز تو لایق هستی نیستی و هستی من جز نور معرفتی که درباره خودت به من بخشیدی نیست پس مرا لایق شناخت خودت همان گونه که هستی و حق هستی توست قرار بده هر چند که این تمنائی بس بزرگ و مطلق و محال است ولی تو هر محالی را ممکن کرده ای و هر مطلق را واقع نموده ای پس مرا مظهر نور معرفت قرار ده ای خدای من! که این تمنای من نیز از رحمت مطلقه تو در من است. آمین!

۲- ای خدای من چگونه تو را شکر و حمد گویم که دین خالص و نور احدی و صمدی خود را نصیبم نمودی و مرا از ظلمات دهر و فتنه های آخرالزمان بیرون کشیدی و مرا شاهد و قائم بر دوران قرار دادی و آدم آخرالزمانت ساختی به خلق جدیدی که در هیچ تصویری نمی گنجد و در هیچ کتابی گزارش نشده است الا در کتابی که به امر و قلمت در دست این بنده به مدت بیست سال در حال نوشته شدن است از برای آیندگان!

۳- ای خدای من چگونه تو را شکر و حمد گویم که مرا از ظلمات شقی ترین اقوام و ریاکارترین مذهب و آئین بیرون کشیدی و از برای خودت برگزیدی و مرا در دو جهان کفایت نمودی و در میان شقی ترین دشمنانت حفظم کردی و عزیزترین و کریم ترین رزقت را نصیبم نمودی و لحظه ای مرا به خودم که عدمم و انهدادی و نشانه هایت را در زمین و آسمان ها بر من عیان نمودی و مرا با ارواح پاک پیامبران و اولیاء و عرفا و صدیقین و شهادیت محشور ساختی و مرا از همنشینی با اشقیاء و شیاطین که محاصره ام کرده اند معاف نمودی و از کل خلق جهان بی نیازم کردی هر چند که رسول و شاهد تو در اهالی درک اسفل السافلین هستم و در محاصره پست ترین خلق به سر می برم!

۴- ای خدای من، ای رب و ای اله من، ای محبوب و ای معبود من ای اول و ای آخر من، ای ظاهر و ای باطن من، ای چشم و گوش و حس و هوش من، ای صدا و ای سیمای من هر چه در خلق عالم می بینم و می شنوم جز صدا و سیمای تو نیست جز فعل و اراده و حق و تجلی تو نیست پس مرا قدرت و علم و محبتی اعطا کن که عاشق باشم بر هر آنچه که

به‌سویم می‌آید و از نزد می‌رود آن‌گونه که با تمام وجودی که به من بخشیدی تو را شکر و سپاس گویم در همه احوال و حوادث نیک و بد! و مرا از شکوه و گلایه پرهان ای رضوان من!

۵- ای خدای من که بی‌تو مرا نه خودی هست و نه بی‌خودی و حتی عدم من از وجود توست پس مرا جز بندگی آستانت چه کاری هست. پس مرا بنده‌ای لایق و عاشق قرار ده تا حق بندگی تو را آن‌گونه که حق وجود توست ادا کنم تا مستحق وجود تو گردم و از حلقه وجودت طرد نشوم!

۶- ای خدای من که مرا دعا آموختی و اسمایت را در دلم مستقر ساختی تا با کلمات تو با تو سخن بگویم و نیازهایم را به درگاه تو آورم. چگونه تو را شکر و سپاس گویم که مرا هم‌کلام خود و همنشین خود و همدم خود نمودی و جانشین خود قرار دادی تا از جایگاه تو و با زبان و کلام تو و با صفات و اسمای تو و با نور وجود تو با تو سخن کنم گوئی که با خود سخن می‌گویم تا آنجا که فرق بین من و تو از میان می‌رود و در حیرت ابدی که آیا من توأم یا تو منی! چگونه این رحمت مطلق را شکر گویم و قدرشناسم که جز تو قدر خود را نمی‌داند و شک خود را ادا نتواند نمود. پس تا ابد تو خدائی و من بنده تو، تو خالق و من مخلوق تو، تو هستی و من نیستم الا اینکه تو بر جای من بنشینی و عدم را از میان برداری و جز تو نباشد و این درد دوئیت شفا یابد که من بیمار این دردم پس شفایم بخش و مرا از میان بردار و همه تو باش تا حتی یادی از من هم در من باقی نماند ای ارحم الراحمین ای منان!

۷- ای خدای من آن‌را که دعا کردن و خواستن از درگاهت را نیاموختی پس چه آموختی! ای خدائی که خود داعی منی و هم راعی من! هم ذاکر منی و هم مذکور من! هم واجد منی و هم وجود من! هم ماجد منی و هم موجود من! پس مرا بخواه تا بتوانم تو را بخوام! مرا بخوان تا بتوانم تو را بخوانم! مرا باش تا بتوانم که تو را باشم! بر من نظر کن تا بتوانم که در سویت نظر کنم! یادم کن تا بتوانم یادت کنم. ای خدای من، من جز تو چیستم! این چه معمانی است این چه سزاست این سرت را در دل و جانم بگشا و مرا از شر من پرهان!

۸- ای خدای من، مگذار که در بلایا و فتنه‌های آخرالزمان به‌عنوان شاهد و گزارشگر امرت و برپادارنده حقایق محمدی، از رحمت مطلقهات مأیوس گردم و از تماشای این همه شقاوت و قساوت مردمان و کفران طاغوت و دجالان، افسرده شوم. و مگذار که لحظه‌ای دل به خلق دهم و دچار وسوسه اجنه و شیاطین انسی و غیبی گردم و رنجور و زمین گیر شوم. ای قوی و مقتدر و عظیم و کبیر و متعال مرا لحظه‌ای به خودم وامگذار و خلیفه خلیفه‌ات گردان و قائم بر حق امام زمانت با صبری عظیم و معرفتی کبیر و ایمانی روزافزون و یقینی بی‌انتهای شکر و حمدی در خور نعمات و کرمات! و عفوئی که همه خطاها و گناهان گذشته و آینده مرا فراگیرد و از جانم براندازد و تبدیل به لطف و کرامت و حقی نماید که سزای محبت و رحمت و عظمت توست.

۹- ای خدای من اگر بر من رحم نکنی من بر خود رحم نتوانم کرد! اگر مرا نبخشی من خود را نخواهم بخشید و اگر مرا دوست مداری خود را دوست نتوانم داشت و اگر از من راضی نباشی من تا ابد از خود بیزارم! پس ای خدای من، به من

چشم و عقل و هوشی بخش که از منظر رحمت و عفو و کرامت تو بر خود نظر کنم نه از منظر عدالت و حساب تو! که در حساب عدل تو من مستحق نابودیم!

۱۰- ای خدای من، از کودکی یتیمی رنجور و فقیر و بی کس بودم در محاصره قومی ستمگر و فاسد و حرامی که مرا یافتی و در پناه خود گرفتی و رزقم بخشیدی و از ظلمات آخرالزمان به سوی خودت رهنمونم کردی و مرا با انوار آفرینش خود و ارواح قدسی انبیاء و اولیای محشور نمودی و محرم اسرار و حقایق آل محمد کردی و جلوه‌های کریم خود را بر من گشودی و چشم و هوشم را در وجه اعلایت بینا و منور ساختی و نشانه‌های هدایت خود را در زمین و آسمان‌ها بر من آشکار نمودی و مرا به دیدار با خلیفه بر حقت نائل ساختی و قائم ظهورش کردی و سپر بلای همه دشمنانش! پس ای خدای من جز تو هیچ دوست و یآوری برایم نمانده است که در جمال امام زمانت بر من تجلی می‌کند که بقای تو در عالم ارض است. پس مرا به بقای خود باقی گردان و به نورت رزق بخش و به کرمات حراست فرما و با ملائک و ارواح قدسی خود حفاظت کن. آمین یا رب العالمین به حق محمد و آل محمد!

۱۱- ای خدای من، زبان من با تو، زبان یک بنده است با اربابش، زبان یک مرده است با کسی که صاحب حیات اوست و زبان یک طوطی است با صاحبش و زبان عدم است با کسی که نور وجود است و همچون زبان کودکی با مادرش! و همه این قیاس‌ها، گناهان من است و جهالت و سرگستگی من از رحمت و محبت بی‌پایان تو! پس با چه زبانی با تو سخن گویم که حق وجود تو باشد و عدم من از وجود تو! زیرا من حتی صاحب عدم خویش هم نیستم. پس این زبان و کلام آشفته و مشرکانه و فاسقانه من هم از رحمت و احدیت توسست که به من بخشیده‌ای و آن را از آن من نموده و عین من خودم ساخته‌ای که می‌توانم در مقابل چون توئی، من باشم.

۱۲- ای خدای من، فهم من از حیات و هستی ازلی و بی‌آغاز تو و بقای ابدی و بی‌پایان سخت ناتوان و حقیر است و حقیرتر از آن درک حضور لحظه به لحظه‌ات با یکایک خلق و اجابت نیازهایشان در همه احوال است. و حقیرتر از این فهم ظهور و تجلی تو از هر چیزی در جهان است. و بدتر از همه عجز روزافزون من در فهم حضور تو در قلب و جان من است که بلاوقفه در خواب و بیداری مرا حفاظت و تدبیر می‌کنی و نفس‌ها و تپش قلبم را و احساس و افکارم را تقدیر می‌کنی. و اینکه چگونه از زبان من با من سخن می‌گوئی و نیز از زبان انبیاء و اولیای خودت با من و درباره مقدرات من سخن نموده‌ای و این صدا را به من رسانده‌ای. ای خدای من جز از عجز و جهل خود و از فراق و دلتنگی خود و از فقر و بیماری خود و از تنهائی و بی‌کسی‌ام چه سخنی از خودم با تو دارم!

۱۳- ای خدای من، تو با من کاری کرده‌ای که در این دوران با احدی نکرده‌ای! تو با من چنان دلداری و یاری نموده‌ای که هرگز با کسی ننموده‌ای که همه الطاف و کرامات تو بی‌تا و نامکرر است. ای بی‌تای نامکرری که در همه جا و همه حال با منی مرا مستحق این لطف و کرم خود نما تا عارف و شاکر و عاشق بر امرت باشم و در بلایائی که همه نعمات

توست غافل نشوم و گلایه نکنم هر چند که می‌کنم. از این شرم جز به تو به چه کسی پناه برم که آبرویم نرود و کفرم عیان نشود!

۱۴- ای خدای من که مرا لایق تنهائی و بی‌تائی و بی‌کسی در میان خلق نمودی تا تنهائی و بی‌تائی و بی‌کسی تو را دریابم و مستحق احدیت و صمدیت تو گردم و از این نورت، وجود یابم. پس در این وادی که وادی برگزیدگان و محبتان و مخلصان و عارفان توست یاریم فرما و صبر کبیرم بخش!

۱۵- ای خدای من، در ذات تو جز تو کسی نیست و ذات هر موجودی توئی! پس در ذات هر کسی اگر جز تو کسی باشد او هنوز صاحب وجود نشده و قطعه‌ای از عدم است در صورت وجود! پس ذات مرا از غیر خودت پاک کن تا لایق وجودت باشم چرا که وجودت ناب و یگانه و مطلق است. و من هنوز لایقش نیستم پس کی مرا لایق وجود می‌سازی ای یگانه موجود عالم و ای موجود یگانه!

۱۶- ای خدای من، ای خالق من، ای صاحب من می‌دانم که عدم را بلایا و عذاب‌ها باید تا طالب وجود و لایق وجود آید. ولی من عدمی هستم که دیگر از هدیه وجودت در من چیزی نمانده و در آستان فنایم از فرط بلاهائی که کشیده‌ام. پس مرا ببخش و بلاها و عذاب‌هایم را پایان بخش و عفو نما و اگر مرا مستحق وجود یافته‌ای وجودم عطا فرما و اگر نالایقم فنایم ده و مرا به عدم بازگردان که دیگر تاب تحمل این بلاها و این امراض و مصائب را ندارم ای ارحم الراحمینی که ناظر بر احوال منی و می‌بینی که در حال فنایم و دیگر جانی برایم نمانده و صبرم به پایان آمده است ای خدای من چگونه با تو سخن کنم که درد و غربت و مصائبم را بیان کرده باشم هر چند که تو بی‌نیاز از سخن منی و دمدام مرا می‌بینی و حس می‌کنی و مرا بهتر از من می‌فهمی ای صاحب فهم و علم و بصیرت و شهادت! در نجاتم از این وضعیت شتاب کن به حق محمد و آل محمد!

۱۷- ای خدای من، از بلایا و دردها و غربت و مصائبی که شبانه‌روز به‌سویم می‌آیند به سوی تو شکایت می‌آورم که دیگر توان و صبرم به پایان است و از ایمانم سخت می‌ترسم که بلغزد و تردید مرا فراگیرد و درباره رحمت و عفو تو کافر شوم. ای خدای من از بلاهائی که به‌سویم می‌فرستی و از ناتوانی و بی‌صبری خود به درگاهت گله دارم که جز تو کسی برایم نمانده است که به‌سویش شکایت برم و از او یاری طلبم! ای خدای من یا این بلایا را از میان بردار و یا بر علم و معرفت من در حق این بلایا بیفز تا صبور و شاکر شوم و این قدر گلایه و بی‌صبری نکنم!

۱۸- ای خدای من، وجود تو ازلی و حضور تو ابدی و علم تو عظیم و کرم تو کبیر و رحمت تو مطلق است ولی من همین قدر می‌دانم که نمی‌دانم و همین قدر هستم که نیستم پس چگونه حق را بشناسم و شکر تو را ادا نمایم و حمد تو را برپا کنم و صبر تو را صبور باشم مگر اینکه تو بخواهی پس بخواه که من همان باشم که رضای توست و خوشنودی تو از آفرینش من است. تو بخواه من نمی‌توانم بخواهم زیرا نمی‌دانم که چه بخواهم.

می آفرینی و در زبان و بیان من هم مرا برای من تبیین می کنی و با چشمان من مرا می نگری و از چشمان من خودت را دیدار می کنی. پس فرق من و تو چیست جز پندار و توهمی که «من» خوانده می شود. پس این من را در من و از من برانداز ای مَنان من!

۲۵- ای خدای من می دانم که مرا از تنهائی ات آفریده ای یعنی از نور احدیت و صمدیت و وحدانیت و بی تائی و بی علت ذات! و اینکه مرا برای خودت برگزیده ای تا دوستدار و پرستنده این تنهائی باشم و از این بابت گله ای نکنم که چرا همه یاران و نزدیکانم با من و این تنهائی من دشمنی می کنند زیرا فقط در این صورت لحظه ای به آنها دل نمی دهم و با آنان دوستی نمی توانم کرد تا فقط با تو باشم یعنی تک و تنها در این جهان لامتناهی! پس ای خدای من، مرا در این امر عظیم یاری فرما و مرا کفایت نما و صبر بر این همه عداوت خلق عنایت کن تا مظهر تنهائی تو در جهان باشم.

۲۶- ای خدای من، مگذار که هیچ کس از من دل برباید و در دلم خانه کند و لحظه ای تنهائی مرا از من بگیرد و یا حتی از آن بکاهد! ای خدای من مرا مستحق تنهائی و تفرید و تجرید و توحیدت فرما تا حتی لحظه ای با خودم نباشم بلکه همه تو باشم و تو باشی تا مزاحم تنهائی ات در دلم نشوم.

۲۷- ای خدای من، تو همه مخلوقات خود را از تنهائی خودت آفریده ای و لذا همه بر دور خود می چرخند و سرگردان خویشند و خود را می پرستند هر چند که نمی دانند که این خود کیست که بر دورش بلاوقفه در طواف هستند و تسبیحش می کنند. ولی من می دانم که این خود، توئی و در هر چیزی حاضر و از هر چیزی پیدائی از برای هر کسی که بخواهی!

۲۸- ای خدای من، بر فهم و درک من از خلقت جدیدم و هر آنچه که با من می کنی بیفزای تا آن حد که در هر بلائی بر عشق و بندگی ام نسبت به تو افزون گردد. من دردی جز ناهم می ندارم و از تو جز نور فهمت را طلب نمی کنم. پس مرا بفهمان تا تو را فهم کنم تا خود را در تو فهم نمایم و تو را در خودم و در همه خلق عالم!

۲۹- ای خدای من، می دانم که مرا بسیار دوست می داری که با من چنان بودی که با عالم نه آن بودی. و مرا آیات و جلوه هائی از حضور و حقت را نمایاندی که کسی را نمایاندی و حقایقی از انسان و جهان را بر من آشکار کردی که بر احدی نکردی و مرا به گونه ای هدایت کردی و رزق بخشیدی و حفظ نمودی که در هیچ مخیله ای نمی گنجد. و اینک مرا با انواع بلایا و امراض غل و زنجیر کرده ای تا مبدا بی موقع و ناحق از این اسرار سخن گویم و رازت را برملا سازم و ظهور حقت را عیان سازم. ای خدای من با من چنان کن که من هم تو را دوست بدارم در اوج این بلاهیت و لحظه ای شاکی درگاهت نباشم. پس بر علم و صبرم بیفزا تا از شاکران و عاشقان بلایت باشم.

۳۰- ای خدای من این جهان بی آغاز و بی انتها و بی حد و مرز را چنان آفریده ای که اگر ذره ای از آن بر جایش نباشد کل جهان فرومی پاشد و اگر لحظه ای گردش ذرات و افلاک کم و بیش گردد کل عالم هستی غیر از این خواهد شد که هست. ای خدای من پس آفرینش انسان را به عنوان خلیفه خود چگونه و بر چه حساب و کتاب بنا کرده ای که آدمی

بتواند بر آن متعهد بماند و شمارش و حسابش را رعایت کند تا نابود نگردد. ای خدای من چگونه می‌توانم در آن واحد هم عاشق تو باشم و هم بنده‌ای که قدر محاسبات تو را بداند و رعایت نماید. ای خدای من چگونه این دقت در شمارش و حساب تو با قدرت آفرینش هر محالی که در نزد توست منطبق است. چگونه رحمت مطلق تو با عدالت و محاسبه مطلق تو یکسان است. چگونه آزادی مطلق تو در آفرینش و توسعه جهان عین حساب و عدل و دقت تو در حرکت اشیاء و کائنات است. ای خدای من، من در فهم تو و قدرت و نظم و رحمت و عدالت و دقت تو در آفرینش و اداره جهان تا ابد جاهل و حیران و غافل خواهم بود و نهایت علم من جز بر ابعاد و وسعت جهل من نمی‌افزاید و نهایت شکر من فقط شکر حقارت‌های من و حماقت‌های بی‌پایان من است. پس چگونه از من انتظار داری که شاکر حق تو باشم و راضی به امر تو! کسی که هیچ نمی‌فهمد کفر یا ایمان و شکر یا شکوه‌اش چه ارزشی دارد در نزد تو و بود و نبودش!

۳۱- ای خدای من، من از غایت جهل و غفلت و حماقت و حقارت خود سخت مأیوسم و از تلاش‌های بیهوده خود در سمت تو و برای رضای تو نیز! و از علم و معرفت ناچیز خود در حضور مطلقیت! من از تمامیت خود مأیوسم ای خدا! من توبه می‌کنم از خودم و هر آنچه که بوده و کرده و نوشته‌ام! ای خدای من، توبه‌ام را بپذیرد و مرا از شر خودم برهان و از این ظلمت جهل نجات بخش و شعاعی از نور یقین خود را نصیبم فرما!

۳۲- ای خدای من، پس من چگونه تو را یافته و شناخته و ایمان آورده‌ام. من نه به عقل و علمم تو را یافته و شناخته‌ام و نه به چشم و گوش و هوشم تو را حس نموده و ایمان آورده‌ام. این تویی که مرا می‌شنوی و می‌بینی و احساس می‌کنی و می‌یابی و می‌شناسی و مؤمن می‌شوی در من و مأمّن گیری در دلم و امان می‌دهی مرا در خودت و این گونه است که مرا از عدم به وجود می‌آوری! و آنگاه من دچار این توهم و امر اشتباه می‌شوم که تو را دیده و یافته و شناخته‌ام و آنگاه کوس انالحق زده و ادعای وجود می‌کنم. و اینست راز واژگونسالاری و مالیخولیائی که دچارش شده‌ام زیرا خود را با تو عوضی گرفته و تو را خودم پنداشته‌ام. ای خدای من، پس کی این واژگونی‌ام را شفا می‌بخشی هر چند که این شفا و صدق من جز در عدم من ممکن نمی‌شود. پس من چگونه از تو طلب صداقت و شفاعت و راستی نمایم چگونه طالب عدم خود باشم! این چه راز و چه درد بی‌درمانی است ای خدا!

۳۳- ای خدای من، پس من، تو را چگونه و از کجا می‌شناسم! الا اینکه تو خودت را به من شناسانده‌ای به گونه‌ای که فقط خودت می‌دانی! و اینک تو را می‌شناسم به گونه‌ای که هیچ نمی‌دانم و نمی‌فهمم! فقط می‌دانم که هستی و مرا از درون و برون فراگرفته و لحظه‌ای از من غافل نیستی و همچون مهربان‌ترین مادران شبانه روز مرا تیمار و مراقبت می‌کنی. ولی کجا مادری چون تو در جهان باشد. براستی که شبیه هیچ کس و هیچ چیزی نیستی الا شبیه خود خود هر کس و چیزی! و هیچ کس نمی‌داند که این خود خودش کیست و چگونه است و شبیه چیست و لذا او را خدای ناشناخته می‌نامد! و بدین گونه تو خود را بر جهانیان شناسانده‌ای!

۳۴- ای خدای من، واضح‌ترین دلیل وجود تو و قدرت آفرینش تو اینست که هیچ‌کس قادر به انکار تو نیست و حتی کافرترین منکرانت نیز ندانسته و علیرغم میل خود مشغول تصدیق تو هستند آنگاه که می‌گویند: این جهان به خودی خود آفریده شده و تدریجاً تکامل یافته است!! اینها به خودی خود مشغول تصدیق وجود و قدرت آفرینش تو هستند با به‌کارگیری لفظ «به خودی خود» زیرا این خودی خود کیست و چیست جز ذات احدی و ازلی تو! تو همان خودی خود جهان هستی! تو به خودی خود هر کسی هستی و این است رحمت مطلقه تو که خود را عین غیر نموده‌ای و غیر را خود ساخته‌ای! و اینست راز کفر کافران تو که خود را با تو عوضی گرفته‌اند. آیا کافران بر تو عاشق‌ترند که بر جای تو نشسته و در تو فنا شده‌اند یا مؤمنان که جدا و مستقل از تو هستند و تو را بندگی می‌کنند.

۳۵- ای خدای من در حیرتم از راز آفرینش این همه خلق شرور و دیوانه و ظالم و خونریز و فاسد که زمین را تباه نموده و جایی برای زندگی باقی نگذاشته‌اند. از این همه فلسفه‌ها و علوم و فنون تبه‌کار و فاسد و نابودگر و مدعیان شرورش که خود را مسلمان و دانشمندان و نخبگان می‌پندارند که آب و خاک و هوا و نبات و حیات را به آتش کشیده و جهان به تصرف خود آورده و عنقریب آن را نابود می‌سازند. و تو صبورانه به تماشای این جنون و جنایت نشسته‌ای تا خود را به دست خود نابود کنند و بنیاد حیات را از زمین براندازند.

۳۶- ای خدای من، در حیرتم از راز آفرینش این همه مردمان منافق و مشرک و ریاکار و فاسد در دین تو که احکام و فطرت تو را تباه و وارونه ساخته و آبرویی برای پیامبران باقی نگذاشته‌اند و در عداوت با تو و پیامبران و دین تو از کافران سبقت بسته‌اند. و تو همچنان صبورانه به تماشای این همه خیانت نشسته‌ای تا آنجا که شیطان کوس انالحق می‌زند.

۳۷- ای خدای من، می‌دانم که از بزرگترین و سحرآمیزترین علوم تو، علم صبر است. پس جرعه‌ای از شراب این علم به من بچشان تا من هم کافر درگاهت نگردم ای صبار که عالم هستی صورت صبوری توست در اسارت مکان و زمان از برای خلق جدید انسان!

۳۸- ای خدای من، قیامت آخرالزمان این دوران را برپا کرده‌ای و دیگر مهلتی برای انسان شدن باقی نمانده است. پس کی خلق جدیدم را کامل می‌کنی و مرا لایق آخرین و برترین اسمت یعنی «انسان» می‌سازی تا نور حضرت رحمانت باشم.

۳۹- ای خدای من، از کودکی که یتیمی بی‌کس و رنجور در میان خاندان و قومی بس شقی و بی‌رحم و کافر می‌زیستم مرا دریافتی و جام معرفتم نوشاندی و در همه مراحل زندگی نگذاشتی که به راه امیال نفسانی و اهداف دنیوی و ریاست و عیش مادی بروم و مرحله به مرحله نشانه‌هایت را به من نمایاندی و به‌سوی خودت راهم نمودی و مرا با ارواح طیبه انبیاء و اولیاء و خلفای خود محشور و همنشین ساختی و از دوستی با سائر خلق بی‌نیازم کردی و مرا از تلاش برای امرار معیشت نیز منع نمودی و از نزد خودت رزقم بخشیدی و بلکه بسیاری از درماندگان را بر سفره رزق من روزی دادی و بی‌نیاز ساختی هر چند که همه‌شان کفران نمودند و انکار کردند و واژگون شدند و پنداشتند که آنها هستند که مرا روزی می‌دهند و لذا به ذلت و ضلالت سابق بازگشتند و بور و رسوا شدند از ادعائی که نمودند. ای خدای من، مرا لیاقت و

ظرفیت رزق کریمت را اعطا فرما تا در جانم نور شود و مرا به سوی ذات تو مشتاق سازد و از غیر تو بیزار نماید تا از هیچ سفره دیگری روزی نخورم. ای خدای من، شفیع و شافی و حبیب و طبیب باش و رفیق و شفیقم باش و انیس و مونس باش و حافظ و مراقبم باش و مرا لحظه‌ای به خودم و به غیر خودت وامگذار ای واحد قهار! ای کافی و ای وافی!

۴۰- ای خدای من می‌دانم که بی‌اذن تو برگی از درختی سقوط نمی‌کند و ذره‌ای جابه‌جا نمی‌شود و خاصه آدمی که همه امیال و اعمالش به اراده و امر توست که بیماری و سلامتی و فقر و غنی و قدرت و ضعفش در همه حال همه از نزد توست. پس ای خدا من مسئولیت ما در قبال سرنوشت ما از چه روست و چرا در قبال اعمالمان محاسبه می‌شویم. مگر اینکه شاهدهی باشیم کافر یا مؤمن، منکر یا تسلیم امر و اراده و فعل تو در خویش! چرا که ما را بر آفرینش ما شاهد گرفته‌ای! مائی که هنوز آفریده نشده‌ایم. چگونه بر آفرینش خود شاهد توانیم بود؟ و اینست آن جادوی آفرینش تو در آدمی که معلوم نیست که خالق کیست و مخلوق کدامست! اول کیست و آخر کدامست! ظاهر کیست و باطن کدامست! خود کیست و خودآ کدامست! شاهد کیست و مشهود کدامست!

۴۱- ای خدای من، تو به عدد مخلوقات تجلی و ظهور و بروز داری و بلکه از هر یک از مخلوقات خود نیز در درجات زمین و آسمان‌ها متجلی می‌شوی و در هر یک از جلوه‌هایت نیز بی‌تا و نامروری! پس تو جز خودت را نیافریده‌ای در بی‌نهایت تجلی اسماء و صفات و افعال! و با این همه به ذات یگانه و قهاری در غایت رحمت مطلقه‌ات که هر چیزی را موجودی مستقل و منزله از ذات خود قرار داده‌ای هر چند که همه عین تو هستند و تو دائماً در حال تسبیح و تکبیر و تعالی هستی و برتری از هر آنچه که بوده‌ای و نموده‌ای! مرا مستحق فهم و درک این کبیریای مطلق ذات نما تا در این مقام فرارونده و بی‌انتها لایق شهود لقای ذات تو باشم و کمتر از این مرا مخواه ای وهاب و کریم و صاحب فضل و سخاوت و رحمت بی‌انتها و ای عشق سرمدی و ایثار احمدی و عرفان علوی! ای خدای من، من از تو جز تو چه بخواهم که زندگی لایق زیستن تو باشد چون تو مرا برای خودت برگزیده‌ای و من هم تو را برای خودم! ای خدای من، این انتخاب مرا ممکن فرما!

۴۲- ای خدای من، ای کاش با من با صدای بلند سخن می‌گفتی آن‌طور که با موسی کلیم گفتی و ای کاش جلال و جمالت را باز هم دیدار می‌کردم آن‌طور که امامان و خالصان دیدارت نمودند و رسول خاتم تو در هفت آسمان تو را دیدار نمود. ای کاش در هر چیزی در این عالم جز جلال رویت را نمی‌دیدم و جز صدای تو را نمی‌شنیدم و جز نفس تو را نمی‌بویدم ای کاش ای خدای من چه می‌شد که لااقل ساعتی مرا اجابت می‌نمودی و یکبار دگرت می‌دیدم. ای خدای من باید چه کنم تا لایق این دیدار شوم منی که جز تو انگیزه‌ای برای بودن ندارم. ای خدای من لااقل کلامی به من بگو که آیا از من راضی هستی یا نه! که همین یک کلمه‌ات مرا تا ابد کفایت می‌کند. ای کاش طنین «بلی» تو را در خواب یا بیداری می‌شنیدم به‌گونه‌ای که همه ذرات تن و جانم آن را می‌شنید تا دیگر جز این کلمه چیزی نشنوند.

۴۳- ای خدای من بگو که چه چیزی بین من و تو حجابم گشته که دیگر نمی بینم. چه معصیتی کرده ام تا از آن توبه کنم. چه باید بکنم که نکرده ام تا تو را دیدار کنم. ای خدای من مرا قبل از مرگم یکبار دیگر لایق دیدارت نما تا درد و رنج همه عمرم از جان و روحم پاک شود تا خسته و افسرده به سویت نیایم. ای خدای من، مرا عاشق بر جمالت بمیران همان طور که در این عشق زیسته ام.

۴۴- ای خدای من، شناخت من از تو سراسر عاشقانه بوده است و لذا شناخت و رابطه من با خلق تو نیز عاشقانه بوده است. علم من درباره تو فقط نادانی های مرا فرا گرفته و این نادانی مستمراً توسعه و تعمیق یافته است. عشق من به تو نیز از عشق تو به من بوده است. زیرا هیچ دلیلی بر این عشق نمی یابم. پس مرا لایق عشقت فرما تا در این امر هلاک نگردم و شرمنده رویت نباشم.

۴۵- ای خدای من، ذخیره و پس انداز و وراثت من از این زندگانی، جز شناخت من از تو چه می تواند باشد. نیکوکاری های من هم اگر مرا به سوی تو راه ننماید چه ارزشی دارد. بدون تو زندگی من جز رنج و درد و فلاکت و ذلت و مرگ و نیستی نیست و وراثت من از زندگی هم جز این نخواهد بود. ای خدای من، مباد آن دمی که بی تو باشم. هر چند که می دانم فقط به وقت بلایا تو را یاد می کنم و در صحت و سلامت خود از تو غافلم. ای خداوند مرا چنان کن که در همه حال به یاد تو و با تو و در تو و غرق در عشق تو باشم که دیگر طاقت بلا و بیماریت را ندارم ای خدا! چنین بخواه که هر چه خواهی همان شود ای ارحم الراحمین!

۴۶- ای خدای من هرگز اجازه ندادی که به هیچ یک از آرمان های خود برسیم هر چند که آرمان هائی معنوی و علمی بودند. و بدین گونه مرا در خلاف اراده خودم به سوی خودت رهنمون ساختی. پس من همواره ضد تو بوده ام. ای خدای من هرگز مرا در سمت خودم یاری مده و من را در من برانداز تا فقط تو باشی!

۴۷- ای خدای من، هر که را بیشتر دوست داشتم بیشتر به دشمنی با من کشیده شد و این حق تو بود که غیر تو و بخصوص دشمنان تو را هرگز دوست نداشته باشم. پس هرگز اجازه مده که غیر تو و دوستانات به دلم راه یابند و دلم فقط خانه تو و اهل تو باشد. توبه می کنم از آتش عداوت خلقی که به دل خود راه دادم. توبه می کنم از این شرک عظیم و آتشی که در آن سوخته ام.

۴۸- ای خدای من هر بلا و درد و محنت و آتشی که در آن سوخته ام عذاب شرک در محبت تو بوده است. پناه می برم به نور رحمت و عفو تو از این شرکی که در همه عمرم دچارش بوده ام و آن را حق و گذشت و ایثار می پنداشتم در حالی که عین ظلم و جفا و خیانت در حق تو و دوستان تو بوده است. مرا از این شرک و معصیت و جفای عظیم برهان و عفو نما و دیگر اجازه مده احدی جز تو در دلم راه یابد ای حافظ و ای عاصم و ای زکی!

۴۹- ای خدای من، مرا از محبت نژادم بی‌نیاز و از شقاوت خاندانم مصون فرما و مرا به محبت جلال و جمالت کفایت نما و دوستی دوستان را در حیات این دنیا نصیبم فرما!

۵۰- ای خدای من، تو به من نشان دادی که چگونه اسباب و علل حسی که عامه مردمان عقل خود ساخته‌اند چه بیهوده‌اند و بازیچه و بی‌بنیاد! چه بسا در گرمای تابستان از سردی به خود لرزیده‌ام و در سوز سرمای زمستان از گرما و تب با بدنی عریان بر روی برف خوابیده‌ام. با شکم سیر دچار ضعف و غش بوده و با شکم گرسنه، سیر سیر و مقتدر زیسته‌ام. در اوج فقر چه غنی بوده و در عین غنی چه حقیر بوده‌ام. در میان یاران چه بی‌کس و درمانده‌ام و در بی‌کسی و تنهایی‌ام چه مقتدر و بی‌نیاز بوده‌ام. آنچه که همه را شفا می‌دهد مرا بیمار می‌کند و آنچه که همه بیمار نموده مرا شفا بخشیده است. ای خدای من حال که پیر و بی‌کس و سخت رنجور و زمین‌گیرم مرا جوان و مقتدر و بی‌نیاز ساز و عافیت تام عنایت فرما ای ارحم الراحمین که هر چه خواهی می‌توانی و هر محالی را ممکن می‌سازی دعایم را اجابت فرما!

۵۱- ای خدای من، تو را تا ابد سپاس و شکر که همه آثار و معارف و کلام و مفاهیمی را که بر قلم من جاری نمودی در جهان بیرون محقق و واقع ساختی و کل جهان را سند حقانیت آثارم قرار دادی و لذا بخش مهمی از آرمان مرا که برچیده شدن طاغوت و شرک و نفاق است در حیات من تحقق بخشیدی باشد که ظهور قائم آل محمد و انسان کامل را هم در دور حیات من محقق فرمائی ای سریع‌ترین اجابت کننده ای احکم الحاکمین!

۵۲- ای خدای من تو را تا ابد سپاس و شکر که مرا باعث و بانی دین خالص و قائم کلمة الله و امام مبین قیامت آخرالزمانت قرار داده‌ای و همه وعده‌هایت را در قلم من در سراسر جهان محقق گردانیده‌ای. پس به من معرفت و صبری کبیر عنایت فرما تا این حق را در سراسر جهان در جان خود نیز محقق سازم و شاکر این حق باشم همچون قطبی عالم امکانت را مرکز باشم و خلقت بر مدار جانم احصاء شود.

۵۳- ای خدای من، وجودت دوست داشتنی و مقدس است. ازلیت و ابدیت بی‌آغاز و پایانت پرستیدنی است. قدرت آفرینش و علم و احاطه‌ات بر خلق حیرت‌آور و شگرف و باور نکردنی است. رحمت مطلقه و سخاوت و کرامت و بخشش تو بی‌حدود و مطلق و پرستش شدنی است. و عشق تو به بندگان موجب سرگشتگی و کفر آنهاست و آنها را در این عشق دیوانه می‌کند و کوس انالحم می‌زنند. ای خدای من، مرا لایق بندگی و شکر و حمد و پرستش امرت فرما تا امر تو را بر اراده خود مسلط سازم و تو را بر جای خود گزینم.

۵۴- ای خدای من، فقط تو خود لایق حمد و ثنا و شکر خویشتنی پس از زبان من خود را حمد و ثنا و شکر و پرستش نما. و از جایگاه قلب من، خودت را عاشق باش و در اندیشه من خودت را ذاکر و شاکر شو. و در جان من، ازلی و ابدی باش و در حال من خود را تسبیح و تقدیس فرما و در اعضا و حواس من، اراده‌ات را جاری کن و با چشم من، تماشاگر جلال و جمالت باش. ای خدای من، من نمی‌توانم خلیفه تو باشم تو جانشین من باش!

۵۵- ای خدای من، حیات دنیا را دار مکافات و تجربه و درک عدمی ما از وجود قرار دادی تا از تمامیت آن توبه کنیم و طالب وجود شویم که توئی و جز تو موجودی نیست. پس به من صبری عنایت فرما تا در این خانه عدمی و تباهی و فساد و عذاب از عدم پرستی پاک شوم و به سوی وجود بازگردم. ای خدای من، عدمیت مرا با وجودت عفو فرما و وجودم بخش تا دیگر نیازمند این دنیا نباشم که این دنیا خانه عدم پرستان است. پس مرا دیگر به این خانه برگردان و مرا مستحق اقامت در رضوان جمالت فرما تا فنای در تجلی ذات باشم و اصلاً نباشم گوئی که هرگز در این دنیا نبوده ام ای ارحم الراحمین و ای اوجد الواجدین!

۵۶- ای خدای من، تو در حالی که به ظاهر نیستی، هستی و هستی می بخشی به عدمیان! و من در حالی که به ظاهر هستم، نیستم و نابودگرم! ای خدای من، راز این بود نبود را بر من عیان کن که سرالاسرار همه رازهای توست. ای خدای من، مرا از این تناقض ویرانگر برهان و از شر بود و نبودم رهایی فرما!

۵۷- ای خدای من، تو کریم و رحیم و عزیز و سرمدی و همه این صفات را برای انسان نیز می خواهی ولی افسوس که این انسان آنقدر نسبت به خود بخیل و کافر است که این عزت و عظمت را برای خود نمی خواهد و لذا با رحمت تو می جنگد و مکر و دسیسه می کند و تو چه صبوری! کشته باد این انسان که چه قدر شناس و احمق است. ای خدای من، من در همه عمرم در این رابطه و جنگ، در جناح انسان بودم و با تو چانه می زدم ولی اینک جناح خود را تغییر داده و در وجه تو مقیم شده ام و دیگر کفر آدمیان را بر نمی تابم و از آن بیزاری می جویم زیرا نمی خواهم بیش از این شاهد مظلومیت تو از جانب آدمیان باشم دیگر تاب تحمل اندوه کبیرت را ندارم این اندوه و مظلومیت مرا می کشد!

۵۸- ای خدای من، هر که روی به ذات وحدانی تو نماید ذلیل و رنجور و رسوا و ویران می شود زیرا کسی واجد وجود است که واحد باشد و تا زمانی که در دل و ذهن آدمی جز تو کسی باشد این فلاکت و تباهی اجتناب ناپذیر است. پس از تو می خواهم که غیر خودت را از کل جانم بزدائی. زیرا ویرانی من نه از جانب تو که از جانب غیر است بخصوص غیری که خصم توست خصمی که عزیز جان باشد. زیرا به من گفتی که خصم تو خصم من نیز هست و خصم خودش! پس از دوستی با این خصم بر حذر باشم! لبیک یا حبیبی!

۵۹- ای خدای من، من از خودم جز ذلت و حقارت و بیماری و فقر و مرگ و نیستی ام را نمی شناسم و از تو جز عزت و عظمت و قدرت و بی نیازی و حیات و هستی جاوید را! هر چه تو هستی من نیستم و هر چه من هستم تو نیستی! پس رابطه تو و من همان رابطه بود و نبود است. پس من از منظر نیستی خود، هستی تو را درمی یابم پس شناخت من از تو لایق هستی تو نیست. شعاعی از نور هستی ات را بر من بتابان تا تو را آن گونه که هستی بشناسم و شکر و حمد و ثنای من اندکی لایق هستی تو آید.

۶۰- ای خدای من، پس خدائی که من می شناسم و می ستایم و می خوانم چیزی مظهر ذلت و فقر و مرگ و نیستی من است. پس من نابودی این نابودگی خود را خدا می خوانیم و می پرستیم. پس تو مبرائی از هر آنچه که من به اسم تو

می خوانم. پس شناخت من از تو جز کلمه «خدا» نیست و من فقط این کلمه را می پرستم و می شناسم که نمی دانم از کجا آمده است که در طی قرون و اعصار به من رسیده است.

۶۱- ای خدای من، آیا تو فقط یک کلمه ای از برای من! کلمه ای که سمت نابودی نابودگی من است و بود نبود من است و نبود بود من! این کل خلاصه سرمایه من از زندگیست که میراث ابدی من است: بود نبود من!

۶۲- ای خدای من، عزتی بخش تا غایت عزت تو را دریابم. کرامتی بخش تا غایت کرم تو را فهم نمایم! نوری بخش تا ذات کبریای تو را بجویم و حیاتی بخش تا حیات ابدی تو را بیویم! هر آنچه که من دارم جمله جعلی و بی بنیاد و گذراست که فقط راه مرگ و نیستی را بر من هموار می سازد.

۶۳- ای خدای من، تو بود نبود منی و نبود بود من! و اینست که عالی ترین و بامسماترین نامت را لا می خوانم که معنای معروف ترین مجهولات است و مجهول ترین معلومات! حاضرترین غایبان است و غایب ترین حاضران! مقدس ترین نسیه ها و نسیه ترین نقدها! بودترین نابوده ها و نابوده ترین موجودات این چه معما و جادویی است که آفریده ای ای خدای من!

۶۴- ای خدای من، کسی را در عالم نمی شناسم که چون من درباره ذات و هستی و معنای تو در همه عمر و در لحظه به لحظه شبانه روز اندیشیده باشد. پس ای خدای من کسی لایق تر از من در شناخت تو نیست پس خودت را به من بنما و بشناسان آنگونه که بر محبان و برگزیدگان علیین خود شناسانده و نمایانده ای ای مهربان من که قهارتر از تو نمی شناسم که قهرت عین مهر توست.

۶۵- ای خدای من، مگذار که زین پس لحظه ای را به غیر تو بیندیشم و با غیر تو مأنوس باشم و با غیر تو دوستی نمایم و یاد غیر تو کنم.

۶۶- ای خدای من، تو را شکر و سپاس ابدی که هر فکر و ذکر و معنا و مفهومی که در من نقش بست بر حقیقتی ازلی - ابدی استوار بود و در جهان واقع هم حجت دوران گشت و زمانه را تأویل و تفسیر به حق نمود.

۶۷- ای خدای من، تو را شکر و سپاس ابدی که نگذاشتی هرگز دلم تسلیم القاعات و وسواس طاغوت و دجال گردد و اسیر اوهام و خناسان زمانه باشند و به همراه جاهلان و فاسقان بازی کند. تو را هزاران شکر و سپاس که هرگز نگذاشتی یک بازیگر باشم.

۶۸- ای خدای من، کل سرنوشت من بواسطه سه تا از نام هایت نوشته شده است: علی و محمد و الله! با علی، سمت و سویت را جستجو کردم و با محمد، دیدارت نمودم و با الله به خود رسیدم و اثری از خود در خود نیافتم جز اوئی که احد و صمد و بی علت و بی تاست. ای خدای من، این او کیست که: شهدالله انه لا اله الا هو!

۶۹- ای خدای من، من نه منم و نه تو توئی و نه من توام بلکه هر دوی ما اوئیم و این اوست که بین من و تو حائل و واصل است. این اوست که مرا به تو رسانیده است و تو را به من شناسانده است و صراط مستقیم بین من و توست و مای من و توست. او بین من و توست. او کل سرّ این رابطه است: امام مبین! او بشریت من است و الهیت تو! و یگانگی من و تو! او مهد وصال ماست. او حضرت عشق است یعنی هموئی که مقصود تو از آفرینش عالم و آدمیان است.

۷۰- ای خدای من، تو همواره عدم منی و من هم عدم تو! ولی او وجود حیّ و حاضر من و توست. او وحدت من و توست یعنی مظهر کلمه ال لا! و اوست که مرا در نزد تو تعلیم و تربیت نموده و کلامم آموخته است. او کلمه توست که بر زبان و در دل و اندیشه‌ام جاریست.

۷۱- ای خدای من، اسمای تو، امامان تو هستند که بین من و تو در حرکت هستند و پیام‌هایمان را مبادله می‌کنند. پس آنچه که بین ما می‌گذرد سراسر امامت است با انوار نوحی و ابراهیمی و اسماعیلی و هاجری و موسوی و عیسوی و یوسفی و محمدی و علوی و حلاجی! و تو مرا امام همه امامانت در آخرالزمان قرار داده‌ای و لذا زین پس همه مؤمنان و عارفان با نور کلام من با تو مربوط می‌شوند و سخن می‌گویند چرا که امّ امامت و نور انوار تو در من مستقر است زیرا همه اسمای خود را در جانم تنویر نموده‌ای و همه امامانت را با من محشور کرده‌ای.

۷۲- ای خدای من، مرا آئینه‌ای هزاران تو از برای خلق ساخته‌ای که هر کسی غایت کفر و بخل و جهل و ایمان و احسان خودش را در من نظاره می‌کند. اینست که هر کسی خود را با من اشتباه می‌گیرد و بدین‌گونه جانشین خلق شده‌ام.

۷۳- ای خدای من، تو را شکر و سپاس که مرا امکان سخن گفتن با خود را داده‌ای تا با تو با کلمات تو سخن گویم آن‌گونه که خود می‌خواهم و می‌توانم. و تو را حمد که گوش به کلام من می‌دهی و بلکه همواره در اعمال و اندیشه‌هایم به من پاسخ می‌دهی و در قلم من با من گفتگو می‌کنی!

۷۴- ای خدای من، بسیار شرمنده و متأسفم که فقط به وقت درد و تب و بیماری و تنهائی و خیانت یاران و خاندان و در فقر و درماندگیم تو را یاد می‌کنم. ای کاش به من این توفیق را می‌دادی که در صحت و سلامت و خوشی و عزّت و لذت هم فقط به یاد و ذکر تو مشغول باشم. در چهل سال اول زندگیم از تو غافل و از ذکررت جاهل بودم تو خود آن چهل سال را تبدیل به ایمان و ذکررت نما همان‌طور که وعده داده‌ای که بدی‌های بندگان را تبدیل به نیکی می‌کنی. هر چند اینک که به گذشته‌ام می‌نگرم آن چهل سال نخست عمرم را هم غرق در یاد تو می‌یابم.

۷۵- ای خدای من، تو برای خود بر روی زمین آن‌هم در جهنمی‌ترین جغرافیای خاک، خانه‌ای بنا نمودی که خانه امام و امامت بود که هزاران سال بعد از این خانه امام کامل تو به دنیا آمد و از این خانه خروج نمود و قیامت آخرالزمان آغاز شد زیرا تو از وجود امام خود تجلی کردی و ظاهر شدی. با به پایان آمدن انتظار ظهورت زمان به پایان رسید و عمر خانه‌ات نیز به پایان آمد. و اینک دل آدمی یا خانه توست و یا خانه خصم تو شیطان است. آنانکه ظهورت را برنرفتند و همچنان بر دور

خانه‌ات می‌گردند به تسخیر شیطان درآمدند و محل ظهور شیطان شدند. ای خدای من، دل و جانم را خانه خود و محل تجلی خود قرار ده تا خانه شیطان نشود. ای خدای من، مرا ابراهیمی و محمدی و علوی قرار ده تا نژادم را قربان کنم و خود را محل امامت تو سازم.

۷۶- ای خدای من، هر چه در این عالم گشتم و با هفتاد و دو ملت و مذهب و با همه طبقات و اصناف و فرقه‌ها دوستی و معاشرت نمودم هیچ اثری از عاطفه و محبت و عهد و وفا و صمیمیت و راستی ندیدم الا در خودم که نور تو بود که به‌سوی همگان می‌تابند و همه با نور محبت تو از قلب من، زنده شدند و عزّت و ثبات یافتند و آنگاه مدعی من و خصم من گشتند چون نتوانستند مرا به تملک شخصی خود آورند تا محبت مرا نابود سازند. و بدین‌گونه از خلائق بیرون شدم و اینک تک و تنها جز تو کسی ندارم. پس مرا کفایت نما به نور کرم و محبت و انس و شفقت و شفاعت خود ای خدای من، ای خالق و رازق من ای حافظ و راشد من، ای حبیب و طیب من و ای رفیق و شفیق من و ای کافی و وافی من! با من باش و مرا تنها مگذار که بی‌تو نابودم نابودی بی‌انتها و فزاینده! ای خدای من با من بمان!

۷۷- ای خدای من، در آخرالزمانت مرا مظهر نور محبت و عاطفه و ایمان و اعتماد و شفاعت و کرامت و یاری خود در میان خلق قرار دادی ولی همگان پس از زنده شدن به خصومت با من برخاستند تا این نور را خاموش کنند با خیانت‌ها و تهمت‌ها و مکرهایشان! این عداوت حتی از نزدیک‌ترین کسان من به شدیدترین صورتی آشکار شد. و این همه شقاوت و بی‌رحمی و دشمنی آنها تن و روان مرا رنجور و ناتوان ساخت تا اینکه از خلق تو خروج نمودم و تنها به درگاهت آمدم تا بگویم که: ای خدای من، احدی با من به‌سوی تو نیامد و همه در درک اسفل السافلین به پیروی از طاغوت و دجال و شیاطین پرداختند و ماندند! ای خدای من اینک تو می‌دانی و خلق کافر تو! هر چه خواهی با آنان کن! من هر چه دانستم و توانستم به کار بستم ولی فقط بر کفر و عداوتشان افزودند و تا خیانت کامل به فطرت خویش به پیش رفتند و هلاک گشتند!

۷۸- ای خدای من، تو مرا نور محبت و رأفت و انس و شفقت و رفاقت و کرامت و رحمت خود اعطا نمودی در عصری که شقاوت و کفر و رذالت جهان را فراگرفته و دوست داشتن تبدیل به خرافه و وهمی شیطانی شده است که جز به زنا و ربا و ریا و مکر و خیانت به فعل نمی‌آید. پس مرا لایق این نور فرما تا آن را تا ابد حراست نموده و به درگاهت تعالی و تکامل دهم تا لایق محبت و دوستی با تو باشم. و مرا رحمت و عفو و کبیر عنایت کن تا همه خلق را که به من خیانت نموده و دشمنی کردند، ببخشایم و کدورت و کینه‌شان را به دل نگیرم ای ارحم الراحمین من!

۷۹- ای خدای من، نژادم را از پس و پیش در دل و جانم برانداختی از بس که از سوی ایشان به جانم تیر جفا و خیانت انداختی! تو را سپاس که مرا مهبیای نور نژادی خویش نمودی تا جانم مهد اقامت نور احدی تو گردد و قائم کلمه الله شود و دمامد نعره هو الله احد برکشد و به‌سوی تو پر کشد! حمد شکر تو راست و جز تو لایق هیچ شکر و ثنائی نیست.

۸۰- ای خدای من، تو را سپاس که به من اجازه دادی تا تو را خدای من بخوانم و از روبرو با تو سخن بگویم. ای خدای من مدتی است که در این دفتر تو را ندا می‌کنم و هنوز صدائی از تو نشنیده‌ام. آیا نمی‌خواهی کلامی به من پاسخ دهی تا فقط صدایت را شنیده باشم آن‌طور که موسی کلیم‌الله شنید؟ چرا که رسول خاتم تو گفت که مؤمنان امت من از انبیای بنی‌اسرائیل به خدا نزدیک‌ترند. پس این نزدیکی خود را به یک مؤمن محمدی آشکار کن ای ارحم الراحمین!

۸۱- ای خدای من از تو سؤالی دارم که بارها پرسیده و پاسخش را یافته‌ام ولی باز هم می‌پرسم. چرا هر که را بیشتر دوست می‌داری بیشتر رنجش می‌دهی و به فقر و بی‌کسی و درد و فلاکت می‌کشانی و در غربت و تنهائی می‌کشی! ای غربت، ای بی‌کسی، ای تنهائی، ای بیماری، ای درد، ای بی‌خوابی، ای اندوه، ای حزن بی‌انتها، ای مرثیه جاوید، ای ناله در جان شکسته، ای خدای من می‌خواهم از اعماق ذاتم نعره‌ای برآورم و خود را نابود کنم. من دیگر تاب ماندن ندارم مرا دریاب ای خدای من آنگونه که هرگز نبوده‌ام. ای خدای من این همه شکوه و گلایه از پایان تاب و تحمل و صبر من است پس بر من مگیر و علاجم کن که محنت‌های من در نهایت است و بر آستان فنا رسیده است. ای خدای من اگر گلایه و اندوه و بی‌صبری خود را به درگاه تو نیاورم به کجا و به نزد که برم که در این جهان بر روی زمین کسی را زنده نمی‌یابم.

۸۲- ای خدای من، توئی معنای زندگی من، توئی معنای رنج‌های من، توئی معنای خیر و شر من، توئی معنای تن و جان من، توئی معنای اندیشه و احساس من، توئی معنای کفر و ایمان من، توئی معنای همه معناها و من و توئی معنای خود من، توئی معنای خودای من و توئی معنای خدای من و توئی خدای همه معناها و بی‌معنای من و بی‌معنای همه معناها و من! ای خدای من چه می‌شود اگر دائماً جمال همه معانی را رویت کنم زیرا تو معنای هر جمالی و جمال همه معانی!

۸۳- ای خدای من، من با تو چه می‌توانم کرد که لایق تو باشد جز صدا کردن تو و خدایا خدایا گفتن! اینست که می‌دانی جز در درد و بلا و بدبختی‌هایم تو را صدا نمی‌کنم پس مرا دائم در بلا و مصیبت می‌داری! بدار تا از این تنها کارم بی‌کار نباشم که مابقی کارهایم بیکاری من است. ای خدای من که این خدایا خدایای من هم از توسست! ای خدای من، جز ای خدای من حرفی برایم در دو دنیا باقی نمانده است چرا که جز تو نه می‌بینم و نه می‌شنوم و نه می‌یابم و نه می‌فهمم و نه هستم و نه نیستم.

علی اکبر خانبجانی

۱۳۹۹/۰۴/۰۳